



پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و پنجم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۶۷ گنج حضور، بخش دوم (۲)

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۸۹

گفت آدم که ظَلَمْنَا نَفْسَنَا

او ز فعل حق نَبَد غافل چو ما

حضرت آدم گفت: «پروردگارا، ما به خود ستم کردیم»، [چراکه تو از ابتدا همراهمان بوده‌ای و ما می‌توانستیم با فضاگشایی تو را به مرکزمان بیاوریم، درحالی‌که با چیزها همانیده شده و مرکزمان را از جنس جسم کرده‌ایم، برحسب آن فکر و عمل کرده و در نتیجه به خود لطمه وارد کرده‌ایم. اکنون آگاهییم که عیب داریم، دائماً عذرخواه هستیم و مرکزمان را عدم نگه می‌داریم.] بنابراین او همچون ما از حکمت کار حق بی‌خبر نبود و به‌جای مقصر دانستن خداوند، زیر بار مسئولیت اشتباهات رفت.

نکته ۱: ما انسان‌ها نیز باید نسبت به آن چه ذهنمان نشان می‌دهد بی‌اهمیت باشیم و از زیر جبر من‌ذهنی خارج شویم؛ به‌جای آن‌که پدر و مادر، جامعه و خداوند را مقصر بدانیم و در جهل من‌ذهنی باقی بمانیم مسئولیت کار خود را قبول کنیم تا ما نیز از جنس حضرت آدم شویم.

نکته ۲: هر لحظه باید هشیار باشیم که من‌ذهنی‌مان تا چه اندازه دخالت می‌کند و سبب خرابی می‌شود؟

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۹۰

در گنه او از ادب پنهانش کرد

ز آن گنه بر خود زدن او بر بخورد

*بر بخورد: برخوردار و کامیاب شد.



با آن که حضرت آدم می دانست همه کارها توسط «قضا و کُن فکان» خداوند ترتیب داده می شود، اما با استفاده از قدرت انتخاب در این لحظه و از روی ادب آن را بر زبان نیاورد و با نسبت دادن گناه بر خود و پذیرش مسئولیت، از میوه فضل و رحمت خداوند برخوردار شد.

نکته: این بیت نشان می دهد، با وجود این که اجرای قوانین خداوند ما را دچار «قضا و کُن فکان» می کند، اما ما انسان ها قدرت انتخاب داریم و این نقطه برتری ما نسبت به حیوان است که با شعور خود می توانیم یک مشکل را درونمان شناسایی کرده و اصلاح کنیم، به این ترتیب ادب را رعایت می کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۹۱

بعد توبه گفتش: ای آدم نه من

آفریدم در تو آن جرم و مَحَن؟

*مَحَن: محنت ها، رنج ها، سختی ها

پس از آن که حضرت آدم زیر بار مسئولیت رفت، فضا را گشود و با بیرون پریدن از سبب سازی من ذهنی به سوی فضای گشوده شده توبه کرد، خداوند به او گفت: «ای آدم مگر نه این است که جرم و درد تو توسط قوانین من به وجود آمده و من تو را به این جهان آورده و همانیده کرده ام؟»

نکته ۱: توبه یعنی از جنس اصلی خود که بی نهایت و ابدیت خداوند است آگاه شویم و بدون این که خود را ملامت کنیم فضا را باز کرده و از عقل و خلاقیت زندگی استفاده کنیم.

نکته ۲: تأسف یک هیجان شیطانی است و به دنبال آن ملامت و سبب سازی ذهن و بهانه تراشی می آید.



نکته ۳: اگر ما به جبر من ذهنی بیفتیم و فکر کنیم هیچ راهی به غیر از نگه داشتن من ذهنی نداریم یعنی از کمک و خلاقیت زندگی نمی خواهیم استفاده کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۹۲

نه که تقدیر و قضای من بد آن؟

چون به وقتِ عذرِ کردی آن پنهان؟

[مولانا از زبان زندگی می گوید: مگر تقدیر و قضای من سببِ آن گناه و رنج نشد؟ پس چرا هنگام عذرخواهی بدون این که هیچ اشاره‌ای به این موضوع کنی آن را پنهان کردی؟]

نکته: درست است که همه چیز را قضا و قدر خداوند تعیین می کند، اما انسان نیز در زمان همانندگی خطاهای زیادی مرتکب شده بود. به همین خاطر زیر بار مسئولیت رفت و تمام خطاهایش را گردن گرفت.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۹۳

گفت: ترسیدم ادب نگذاشتم

گفت: هم من پاسِ اُنت داشتم

حضرت آدم گفت: «ترسیدم مبدا بی ادبی کنم، پس با فضاگشایی عقل من ذهنی و سبب‌سازی‌هایش را رها کردم و دیگر فریب او را نخوردم تا خداوند با خرد کل از طریق من فکر کند. بدین ترتیب ادب را رعایت کردم. همچنین دیگر هیچ یک از تجلیات من ذهنی را بروز ندادم، زیرا پی بردم تمام دردها و مشکلاتم به خاطر من ذهنی است. زندگی هم در پاسخ به او گفت: من هم به پاسِ ادب ملاحظه کردم و تو را بخشیدم.»



نکته ۱: این خاصیت شیطانی که با استفاده از سبب‌سازیِ ذهن، زندگی و دیگران را مقصر می‌دانیم و در وضعیت‌های مختلف حق را به خود می‌دهیم، دائماً در کار است. اما باید بدانیم حتی اگر ذهن با استدلال و فرمول ثابت کرد که ما هیچ تقصیری نداریم، صددرصد ما مقصریم.

نکته ۲: ادب بدین معناست که ما فریبِ ذهن را نخوریم و اگرچه با سبب‌سازی ما را متقاعد می‌کند که زندگی مقصر است، هشیار باشیم که خودمان مقصر هستیم. هرگز نباید به سبب‌سازیِ ذهن اعتماد کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۹۴

هر که آرد حُرمت او حُرمت بَرَد

هر که آرد قند لوزینه بَرَد

*لوزینه: نوعی شیرینی

هر کس به خداوند احترام بگذارد، زیر بار مسئولیت رود و خود را مقصر بداند که با استفاده از عقل جزوی زندگی خودش و دیگران را خراب کرده، در عوض این کار، مورد احترام زندگی قرار گرفته و زندگی به او کمک می‌کند. و مثلاً هر کس قند بیاورد، حلوای بادام نصیبش می‌شود.

[به عبارت دیگر کسی که شکایت نکند و فضا را بگشاید، شادی بی‌سبب را تجربه خواهد کرد.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

عَلْتی بَتر ز پندارِ کمال

نیست اندر جانِ تو ای دُودَلال



*ذودلال: صاحبِ ناز و کرشمه

ای من ذهنی عشوه‌گر که هم خود و هم دیگران را فریب می‌دهی، در جان تو هیچ مرضی بدتر از پندار کمال و «می‌دانم» من ذهنی وجود ندارد.

نکته: اگر ما با مرکز همانیده پندار کمال درست کنیم، حتماً ناموس و درد هم داریم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۹

در تگِ جو هست سرگینِ ای فُتی

گرچه جو صافی نماید مر تو را

*فُتی: جوان، جوان‌مرد

ای جوان‌مرد، در اعماق جوی ظاهر آرامت انبوهی از دردهای من ذهنی وجود دارد که با کمترین واکنش بالا می‌آیند. هرچند به دلیل داشتن پندار کمال و حیثیت بدلی من ذهنی این جوی صاف و آرام به نظر می‌رسد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۰

کرده حق ناموس را صد من حدید

ای بسی بسته به بندِ ناپدید

*حدید: آهن



خداوند آبرو و حیثیت بدلی من ذهنی را که ناشی از پندار کمال اوست، همانند صد من آهن سنگین کرده و به صورت زنجیری نامرئی بر دست و پای هشیاری انسان بسته است. چه بسیارند کسانی که به وسیله این زنجیر پنهانی در ذهن اسیرند، به طوری که نمی توانند به اشتباهشان اقرار کرده و درد هشیارانه بکشند، در نتیجه نمی توانند از ذهن آزاد شوند.

نکته ۱: ما از ترس آن که چیزی به ما بر نخورد و در جمع کوچک نشویم، بسیار محدود عمل می کنیم و از مردم گریزانیم در نتیجه پیشرفتی نمی کنیم، در حالی که این یک چیز توهمی ساخته شده از ذهن است.

نکته ۲: از بین بردن ناموس فقط کار زندگی ست، چرا که ما نمی توانیم از طریق پندار کمال و سبب سازی ذهن ناموس را از بین ببریم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۴۲

چه چگونه بد عدم را؟ چه نشان نهی قدم را؟

نگر اولین قدم را که تو بس نکو نهادی

*قدم: دیرینگی، قدیم (مقابلِ حدوث)

ای انسان، چرا سعی در فهمیدن چگونگی عدم داری و می خواهی خودت را از طریق سبب سازی ذهن توصیف کنی؟ چرا با آوردن ذهن به مرکزت الست را نشان دار می کنی؟ هشیار باش و خوب نگاه کن تا این لحظه که اولین قدم زندگی توست، با فضاگشایی به درستی برداری، نه با انقباض و فضا بندی.

نکته: با توجه به این بیت حال ما به عنوان امتداد خداوند چگونگی ندارد. پس اگر در این لحظه در حال توصیف چگونگی خود هستیم، در واقع داریم حال من ذهنی مان را بر اساس کم و یا زیاد شدن همانیدگی ها تعیین می کنیم.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۴

از پدر آموز، کادم در گناه

خوش فرود آمد به سوی پایگاه

*پایگاه: درگاه، کفش کن، جای ستوران

ای انسان، از پدرت حضرت آدم بیاموز که وقتی با مرکز همانیده مرتکب گناه شد، با شادی و فروتنی زیر بار مسئولیت رفته و تسلیم شد؛ سپس لحظه به لحظه عذرخواهی کرد تا نهایتاً به سوی پایگاه یا همان پای ماچان که به معنای پایین ترین جای مجلس است فرود آمد و من ذهنی اش را صفر کرد.

نکته: ما باید بیاموزیم که هرگاه به آن چه ذهن نشان می دهد توجه کنیم، باید هزینه بپردازیم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۵

چون بدید آن عالمُ الأسرار را

بر دو پا استاد استغفار را

وقتی حضرت آدم در اثر فضاگشایی های پی در پی خداوند را دید و از درون به او آگاه شد که او سراسر لطف و رحمت است، متوجه شد هر دردی که او کشیده به خاطر داشتن من ذهنی بوده، بنابراین ذهن را خاموش کرد و در پایین ترین جایگاه من ذهنی روی دو پایش ایستاد. در این حالت به تمام دردهایی که با من ذهنی ایجاد کرده، اقرار کرد و از این که زندگی را مقصر می دانست عذرخواهی کرد.



نکته: انسان با من ذهنی سطحی، به اعمال خودش آگاه نیست و زیر بار مسئولیت آن نمی‌رود، به طوری که خداوند را مقصر تمام دردهایش می‌داند. درحالی‌که باید تمام حواسش را روی خودش جمع کند تا هر لحظه با عذرخواهی و فضاگشایی مرکزش را عدم کند و با من ذهنی فکر و عمل نکند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۶

بر سر خاکستر آندۀ نشست

از بهانه شاخ تا شاخی نجست

وقتی حضرت آدم آگاه شد که هر چه به‌عنوان من ذهنی بلند شود زندگی‌اش خراب‌تر خواهد شد، از خوشی‌های ذهن دست کشید و تمام تمرکزش را روی شناسایی و رفع عیب‌ها و ایرادات خود گذاشت چنان‌که به‌هیچ‌عنوان به ذهنش اجازه نداد تا از طریق بهانه‌تراشی و سبب‌سازی از یک شاخه به شاخه دیگر بپرد و حواس او را پرت کند.

نکته: اگر هر لحظه به‌عنوان من ذهنی بلند شویم، با سبب‌سازی ذهن زندگی کنیم و همان‌دگی داشته باشیم، زندگی‌مان خراب‌تر خواهد شد. پس باید هر لحظه با فضاگشایی و عذرخواهی در این لحظه ابدی ساکن باشیم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۷

رَبَّنَا إِنَّا ظَلَمْنَا كَفْت و بس

چون که جانداران بدید او پیش و پس

*جاندار: سلاح‌دار، محافظ، نگهبان



حضرت آدم فقط همین مطلب را گفت که: «پروردگارا همانا ما بر خود ستم کردیم.» زیرا او خود را در محاصره فرشتگان یا نیروهای پنهانی دید. این فرشتگان به محض آن که جسمی در مرکز حضرت آدم قرار می‌گرفت و با چیزی همانیده می‌شد، زندگی‌اش را خراب می‌کردند تا او را آگاه کنند باید همواره مرکز را عدم نگه داشته و فضا را بگشاید.

نکته ۱: در هر لحظه دو راه وجود دارد:

- ۱- با فضاگشایی زیر بار مسئولیت رفتن و باز کردن فضا در اطراف اتفاقات، که انسان را از جنس حضور می‌کند.
- ۲- فضا بندی و استفاده از ابزارهای من‌ذهنی همچون ملامت و از زیر بار مسئولیت در رفتن که انسان را از جنس شیطان می‌کند.

نکته ۲: هرگاه اتفاق بدی می‌افتد و بلایی بر سر انسان می‌آید، تنها وظیفه‌اش این است که فقط و فقط سهم خودش را در آن اتفاق ببیند و اشتباهش را اصلاح کند. او هرگز نباید به سبب‌سازی ذهن تن دهد و زندگی یا دیگران را مقصر بداند. ولو این که ذهن صد درصد به او این اطمینان را بدهد که خودش هیچ تقصیری ندارد.

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۲۳

«قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.»

«گفتند: ای پروردگار ما، به خود ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحمت نیاوری، از زیان‌دیدگان خواهیم بود.»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۸

دید جانداران پنهان همچو جان

دورباش هر یکی تا آسمان



دُورباش: نیزه دوشاخه‌داری دارای چوبی مُرَّصَع که در قدیم پیشاپیش شاهان می‌برده‌اند تا مردم بدانند که پادشاه می‌آید و خود را به کنار کشند.

حضرت آدم وقتی فضا را باز کرد، نیروهای نگهبانی را دید که مانند روح و جان پنهان بودند و نیزه‌های دورباش هریک از آنها تا آسمان می‌رسید.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۹

که هلا پیش سلیمان مور باش

تا بنشکافد تو را این دورباش

[این فرشتگان یا نیروهای پنهانی می‌گفتند:] به هوش باش و در پیشگاه سلیمان که نماد خداوند است، مانند مورچه کوچک و فانی باش، یعنی هر لحظه بر اساس من‌ذهنی، ناموس و پندار کمال بلند نشو و خداوند را امتحان نکن و فکرهای خود را بر خرد زندگی غالب و چیره ندان تا این نیزه ما تو را نشکافد و به تو آسیب نرساند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۹۱

گفت: جرم چیست ای دانای راز

که مرا گویی که مسجد را مساز؟

[این بیت اشاره به داستان حضرت داود دارد که قصد داشت مسجدالاقصی را بنا کند اما از بارگاه الهی به او وحی رسید که از این مقصود منصرف شو. پس حضرت داود از خداوند پرسید:] ای خداوند عالم به اسرار نهران، من چه گناهی مرتکب شده‌ام که می‌گویی آن مسجد را نسازم؟



[در این جا ساختنِ مسجد همان باز کردنِ فضای درون است. درواقع مولانا از طریق این داستان می خواهد به ما بگوید دلیل این که نمی توانیم فضا را بگشاییم این است که زیر بار مسئولیت نرفته و اقرار نمی کنیم که هنوز من ذهنی داریم و در حال آسیب رساندن به خود و دیگران هستیم. پس برای آن که فضاگشایی کنیم ابتدا باید بتوانیم به اشتباهاتمان اقرار کنیم.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۹۲

گفت: بی جرمی تو خون‌ها کرده‌ای

خونِ مظلومان به گردن برده‌ای

خداوند در پاسخ گفت: «تو افراد بسیاری را بدون این که گناهی مرتکب شده باشی کشته‌ای و خونِ مظلومان به گردن توست.»

[ما نیز به عنوان من ذهنی با قضاوت، مقاومت و واکنش در برابر آن چیزی که ذهن نشان می دهد، انرژی زنده زندگی را می گشیم و تبدیل به درد می کنیم.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۹۳

که ز آوازِ تو خلقی بی شمار

جان بدادند و شدند آن را شکار

چه انسان‌های بسیاری که در اثر شنیدن آواز من ذهنی تو و تحت تأثیر ارتعاش آن، از پا درآمده و شکار شده‌اند. درواقع صدایی که از من ذهنی ات برمی خیزد، موجب ایجاد هیجانات مخرب شده و تمام کسانی را که در معرض آن قرار می گیرند، نیز به هیجانات مخرب و درد مرتعش می کند.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۹۴

خون بسی رفته‌ست بر آوازِ تو

بر صدایِ خوبِ جانِ پردازِ تو

*جان پرداز: جان‌ستان، جان‌بخش

دراثر گوش دادن به آوازِ تو که با صدایِ جان‌گیرنده من ذهنی خوانده شده، خون‌های فراوانی ریخته شده‌است.

نکته: موضوع بسیار مهمی که مولانا به آن اشاره می‌کند این است که ما متوجه نیستیم وقتی فضا را نمی‌گشاییم و از جنس ذهن باقی می‌مانیم، با هر فکر و عملمان به دیگران لطمه می‌زنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۹۵

گفت: مغلوبِ تو بودم، مستِ تو

دستِ من بر بسته بود از دستِ تو

حضرت داوود گفت: «خداوندا، من مغلوب و شیفته و مست تو بودم. دستِ مشیتِ تو دستِ اراده مرا بسته بود و از خود اختیاری نداشتم.»

ما نیز تحت تأثیر فریب من ذهنی مانند داود مسئولیت نمی‌پذیریم و خداوند را مسئول اتفاقات و کم‌کاری خود می‌دانیم، درحالی که می‌توانیم با تمرکز روی خود فضا را باز کرده و اجازه ندهیم آن چه ذهن نشان می‌دهد به مرکزمان بیاید.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۹۶

نه که هر مغلوب شه مرحوم بود؟

نه که المَغْلُوبُ کَالْمَعْدُومِ بود؟

*مرحوم: کسی که مورد رحمت و شفقت قرار گیرد.

«مگر نه این است که هر که مقهور شاه حقیقت شود مورد رحمت قرار می‌گیرد؟ و مگر نه این است که هر که مغلوب شود گویی معدوم شده‌است؟»

نکته ۱: ما در من‌ذهنی و با سبب‌سازی مغلوب اتفاقات شده و با نسبت دادن آن به خداوند از خودمان سلب مسئولیت می‌کنیم و خداوند را عامل ایجاد دردهایمان می‌دانیم. درحالی‌که باید بدانیم با هشیاری جسمی و آوردن چیزها به مرکزمان باعث ایجاد درد برای خود شده‌ایم.

نکته ۲: خداوند در انسان به بی‌نهایت خودش زنده شد و از شیطان خواست تا به او سجده کند. اما شیطان به دلیل داشتن هشیاری جسمی قادر به دیدن بی‌نهایت خداوند نبوده و از فرمان خدا تَمَرُّد کرد. ما نیز با این دید غلط مانند شیطان هستیم، چراکه هر لحظه با آوردن آن‌چه ذهن نشان می‌دهد به مرکزمان از تسلیم و سجده در برابر خداوند سرپیچی کرده و مغلوب شیطان یا همان من‌ذهنی می‌شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۹۷

گفت: این مغلوب معدومی ست کاو

جز به نسبت نیست معدوم، اَیْقِنُوا

*اَیْقِنُوا: یقین پیدا کنید.



«حضرت حق به داوود (ع) جواب فرمود: درست است که تو مغلوب و مقهور من بودی، اما هر مغلوبی، معدوم مطلق نیست؛ یقین پیدا کنید.»

[ما در من ذهنی با آوردن آن چه ذهن مهم نشان می‌دهد به مرکزمان، خود را مغلوب اتفاقات می‌پنداریم، درحالی که این مغلوب بودن از روی نسبت است، یعنی به‌طور مثال خود را از لحاظ قدرت و بزرگی با خداوند مقایسه کرده و می‌گوییم ما در برابر او کوچک هستیم، پس مغلوب و در نتیجه معدوم قدرت خدا خواهیم بود. درست است که نسبت به خدا کوچک و حقیر هستیم ولی این بدین معنا نیست که در برابر من ذهنی هم ناتوان باشیم. ما به نیروی فضاگشایی مجهزیم. پس خداوند می‌گوید این نسبت را کنار بگذار، تو باید یقین داشته باشی که با فضاگشایی می‌توانی نسبت به من ذهنی معدوم شوی.]

قرآن کریم، سوره حجر (۱۵)، آیه ۹۹

«وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ.»

«و پروردگارت را پرستش کن، تا یقین [مرگ] تو را دررسد.»

[پروردگارت را با فضاگشایی و عدم کردن مرکز پرستش کن و از روی سبب‌سازی ذهن کوچکی خود و بزرگی خدا را تعریف نکن تا هیچ همانندگی در مرکزت نماند و مرگ تو نسبت به من ذهنی فرارسد.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۰۳

خلق را طاق و طُرْم عاریتی ست

امر را طاق و طُرْم ماهیتی ست

*طاق و طُرْم: جلال و شکوه ظاهری



مردم وقتی من ذهنی دارند و با آوردن همانیدگی به مرکزشان فضای درون را می‌بندند، دراصل جلال و شکوه و ارزش‌های ظاهری را از دنیا قرض می‌گیرند. اما انسان‌های فضاگشا که دائم تلاش می‌کنند تا مرکز عدم را حفظ کنند جلال و شکوه و ارزش را از ماهیت خود که از جنس خداست دریافت می‌کنند.

نکته: با این بیت باید به خود نگاه کنم و ببینم آیا ارزش و آبروی من از چیزهای این جهانی که دائم درحال به‌دست آوردنشان هستم می‌آید و یا فضا را باز کرده‌ام و در تلاش برای زنده شدن به خدا، ارزشم را از درون و ماهیت خدایی خود دریافت می‌کنم؟

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۱

یسر با عسر است، هین آیس مباحث

راه داری زین مَمات اندر معاش

*یسر: آسانی

*عسر: سختی

*آیس: ناامید

*مَمات: مرگ

آسانی با سختی همراه است یعنی زنده‌شدن به خدا، قبول مسئولیت هشیاری، اقرار به اشتباه، فضاگشایی و مهم ندانستن چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد، نیاوردن آن‌ها به مرکز و شکایت نکردن از اتفاقات به‌آسودگی به‌دست نمی‌آید. با سختی پرهیز و کشیدن درد هشیارانه همراه است. آگاه باش مبدا ناامید شوی. بدان که با فضاگشایی از این مُردگی من ذهنی به فضای گشوده‌شده و زندگی راه پیدا خواهی کرد.



قرآن کریم، سوره انشراح (۹۴)، آیه ۵

«فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا.»

«پس بی تردید با دشواری آسانی است.»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۳۷

چاره آن دل عطای مُبدلی است

داد او را قابلیت شرط نیست

*مُبدل: بدل کننده، تغییر دهنده

چاره و درمان این دل همانیده بخششی است که با فضاگشایی از جانب تبدیل کننده یا خداوند می آید. این بخشش و عطای خدا بستگی به قابلیت انسان ندارد. قابلیت که با ذهن همانیده و سبب سازی سنجیده می شود و خود را لایق دریافت برکات الهی نمی داند، معیار سنجش خداوند برای بخشیدن نیست.

نکته: بنابراین نباید با سبب سازی ذهن خود را بسنجیم که آیا لایق دریافت بخشش خداوند هستیم یا نه؟ نباید اجازه دهیم آن چه ذهن نشان می دهد به مرکزمان بیاید و برحسب آن فکر کنیم، بلکه با تکرار ایات و استمرار در فضاگشایی می توانیم به موانعی که ذهن نشان می دهد غلبه کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۳۸

بلکه شرطِ قابلیتِ دادِ اوست

داد لبّ و قابلیت هست پوست



*داد: عطا، بخشش

پس شرط قابل بودن انسان بخشش خداوند است که با فضاگشایی به همه انسان‌ها می‌رسد. درواقع لطف و بخشش ایزدی مانند مغز است و قابلیت که با ذهن تجسم می‌شود مانند پوست است.

نکته: سبب‌سازی ذهن برای قابلیت و عدم قابلیت دریافت برکات ایزدی دلایلی می‌تراشد. گاهی به دلیل گناه زیاد یا کارهای بد خود را لایق نمی‌بیند و گاهی نیز خود را به خاطر کارهای خیری که انجام داده مستحق دریافت عطای خداوند می‌داند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۱۳

وقت آن آمد که من عریان شوم

نقش بگذارم، سراسر جان شوم

وقت آن رسیده که من با راندن همانیدگی‌ها و نقش‌هایی که ذهن به مرکز می‌آورد، لباس من ذهنی را از تن خارج کنم و مرکز را عدم سازم. به این ترتیب فضا را باز کرده و همه وجودم به جان یعنی خداوند تبدیل شده و از جنس او گردم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۱۴

ای عدو شرم و اندیشه بیا

که دریدم پرده شرم و حیا

ای خدایی که دشمن حقارت و حس کوچکی نسبت به خدای ذهنی هستی، بیا که من پرده شرم و حیای ذهنی‌ام را دریدم و دیگر با سبب‌سازی ذهن که خود را پست و حقیر دانسته و لایق تبدیل شدن به زندگی نمی‌دیدم، پیش نمی‌روم.



نکته: از بین بردن این سیستم شرم به این معنی نیست که ما حیای زندگی را نداشته باشیم و هر کاری دلمان خواست انجام دهیم، بلکه وقتی فضاگشا می‌شویم یک سبک خاص از زندگی را انتخاب کرده و دارای اخلاق و حیای زندگی می‌شویم.

حدیث

«الْحَيَاءُ يَمْنَعُ الْإِيمَانَ.»

«شرم بازدارنده ایمان است.»

[کوچک یا بزرگ شمردن خود در مقابل خداوند با سبب‌سازی و ساختن یک خدای ذهنی همان «شرم» بوده و یک ساختار اشتباه است که مانع رسیدن به ایمان می‌شود.]

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۶۷ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com